

مقاله کوتاه «اسطوره چارچوب» در بردارنده اصلی‌ترین بن‌مایه‌های آراء و آثار کارل ریموند پوپر، همچون: گفت و گوی نظریه‌ها، برخورد فرهنگی، نقادی، حقیقت‌نمایی، چالش با جزمیت، جدال صدق و کذب و دست یافتن به معرفت عینی و روش علمی است. اما این مقاله کوتاه، همچون سایر آثار پوپر، بر بنیاد یک اندیشه محوری نوشته شده است. این اندیشه محوری، که چکیده همه بن‌مایه‌های یاد شده است، و خود پوپر آن را خردورزی انتقادی یا عقلانیت نقادانه می‌خواند، روح اصلی همه آثار پوپر است، و به جرات می‌توان گفت همه نوشته‌های پوپر، اعم از نوشته‌های منطقی، فلسفه علم و اندیشه سیاسی، حتی مقالات و سخنرانیهای او، تماماً ناظر بر همین اندیشه، نگاشته شده‌اند.

روح حاکم بر مقالات کتاب **اسطوره چارچوب** و البته مقاله اصلی آن که آخرین ویراسته‌اش به سال ۱۹۹۳. یعنی به سالهای آخر عمر فیلسوف و دوران اوج کار فکری او بازمی‌گردد، همین خردورزی انتقادی است.

پوپر خردورزی انتقادی را شیوه صحیح نقادی می‌خواند. زیرا این شیوه بر آن نیست، تا از طریق احتجاج و با یک سلسله پیش‌فرضها، جزمها و دلایل اثباتی، نظریه خود را به شکلی ایجابی و حصولی، تثبیت کند، بل بر آن است تا با کاهش محتوای کاذب و موجود در نظریه، آن را به حقیقت یا صدق نزدیک‌تر سازد، و یا با وقوف بر خطاپذیری نظریه، آن را ابطال کند. این شیوه تنها از طریق خردورزی انتقادی حاصل می‌شود، و خردورزی انتقادی البته به شهادت فراوانی در بازنگری انتقادی به چارچوبهایی که اندیشه و ایدئولوژی بر آنها استوار است، احتیاج دارد. این شیوه همچنین محتاج نیست خیر ما در آموختن است.^۲

خردورزی انتقادی را به یک معنا می‌توان تکریم ندانستن فاعلانه

و تردید در دانسته‌ها، به عنوان مقدمه‌ای برای نیل به دانایی و تقرب به حقیقت دانست؛ زیرا از نظر پوپر سرچشمه‌ای نهایی برای شناخت وجود ندارد^۳، و «این نادانی دانشمندان می‌تواند مشکلات بسیاری را از میان بردارد»^۴. پوپر به حکم دیرین سقراط و اراسم بازمی‌گردد: «خودت را بشناس و بدینسان بپذیر که چقدر کم می‌دانی». او قاعده‌ای را که از زمان سقراط طرح شده بود، مجدداً بازمی‌گشاید: ما شایستگی حقیقت عینی را داریم. اگرچه اغلب بدان نمی‌رسیم. بنابراین برای ما راهی جز جست‌وجوی حقیقت از طریق نقد عقلانی و انتقاد از خود و افشای خطاهای خود وجود ندارد. او در مقاله «اسطوره چارچوب» می‌نویسد: «حقیقت به راحتی به دست نمی‌آید. دستیابی به آن هم نیازمند نبوغ در نقادی نظریه‌های قدیمی است و هم به نبوغ در ابداع خلاقانه نظریه‌های جدید نیاز دارد»^۵. او با این گفته نشان می‌دهد که منکر حقیقت غایی و دانایی تمام شده است، زیرا به نظر او همچون روح عقلی هگلی، هر دوران صورت‌بندی جدیدی از حقیقت به دست می‌دهد، و این از طریق نقد تصور حقیقت نود پیشینیان و بر ساختن حقیقتی جدید - متفاوت از تعریف حقیقت پیشین و تعاریف پیشینی از حقیقت است، و از همین رو باید، بر اساس روش علمی، یعنی سنتی که سابقه آن به تالس و انکسیمندر می‌رسد روادارانه روزنه‌های نقد را برای پسینیان بگشایند.

پوپر برای حل این مسئله، راهی را پیش روی شناسنده می‌نهد و آن برخورد با اسطوره چارچوب است. پوپر چارچوب را مجموعه‌ای از مفروضات اساسی، یا اصول بنیادین تعریف کرده، می‌نویسد: «می‌توان به یک چارچوب به این گونه نظر کرد که نه تنها متشکل از یک نظریه مسلط است، بلکه در عین حال، تا اندازه یک هویت روان‌شناسانه یا جامعه‌شناسانه نیز به‌شمار می‌آید. این چارچوب متشکل از یک نظریه مسلط است، همراه با چیزی که می‌توان آن را



نگاهی به دو مقاله پوپر:

محمد رضایی راد

● سرچشمه‌های دانایی و نادانی

یا لاف‌باز به این شرط که برای ادامه بحث بر سر چنین چارچوبی توافق کرده باشند»^۹. پوپر در برابر اسطوره چارچوب، این پرسش را پیش می‌کشد که آیا عدم توافق در مفروضات به منزله تعطیل مناظره نخواهد بود؟ او نه تنها این گزاره را نادرست، بلکه آن را شرافترین می‌داند^{۱۰}. در واقع در یک بحث، نه توافق بر سر مفروضات اولیه، و نه حتی برنده شدن است، بلکه بیش از هر چیز این نکته مهم است که با پذیرش وجود بهره‌ای از حقیقت نزد دیگری، می‌توان از دیگری آموخت، خطاهای نظریه خود را سامان بخشید، و حقیقت ادعایی خود را ترمیم و تکمیل کرد. زیرا در یک یک بحث تنها از طریق ابطال باطل است که می‌توان به حقیقت و صدق نزدیک شد. بنابراین هر بحث مفید می‌باید به فرایندی ترمیمی در باب نظریه خود تبدیل شود. از محتوای کاذب آن کاسته و بر محتوای صادق آن افزوده گردد. اکنون می‌توانیم با آسودگی بیشتری ربط این نظریه با اندیشه اسطوره‌ای را دریابیم. این اندیشه هم چون هر اندیشه اسطوره‌ای دیگر حقیقت را مطلق و دانایی را تمام شده فرض می‌کند، یا حداقل همچون کیهان افلاطونی، به مثالی برای ایده دانایی اعتقاد دارد و تکاپوی ما برای دستیابی به دانایی را در عالی‌ترین شکل تمثیل مثال دانایی می‌داند. اسطوره چارچوب بنیان بحث و مناظره را بر این همانی می‌نهد، نه پذیرش تفاوت در مفروضات اولیه. در حالی که به نظر پوپر، بنای بحث، در شکل مدرن خود، می‌تواند بر «نه این همانی» استوار باشد و این چیزی است که تنها در حیطه عقل نقاد امکان وجود دارد، زیرا نخستین وظیفه عقل نقاد، نقادی از اصول پیشینی و جزمی است.

بدین ترتیب اساساً آنچه عموم از آن به عنوان مضمون مضمون بودن بحث یاد می‌کنند، باید محل تردید قرار گرفته، یک بار دیگر، از زاویه‌ای دیگر تعریف شود. به نظر پوپر باید برنده شدن در بحث را به

نوعی شیوه نظر کردن، به امور و اشیاء موافق با نظریه مسلط نام نهاد، که این شیوه گاهی مشتمل است بر نوعی شیوه نظر کردن به عالم و نوعی شیوه زیست. در نتیجه چنین چارچوبی نوعی پیوند اجتماعی میان قائلان به آن برقرار می‌سازد؛ این چارچوب آنان را به یکدیگر پیوند می‌دهد، بسیار شبیه به آنچه کلیسا، یا نوعی اعتقاد سیاسی یا هنری یا یک ایدئولوژی انجام می‌دهد^۸. با این تعریف می‌توان به سرشت عنوان مقاله، یعنی اسطوره چارچوب، که در بدایت امر نوعی عنوان ذوقی به نظر می‌رسد، راه برد. پوپر معتقد است که این چارچوب برای معتقدان خود شأن اسطوره‌ای دارد، زیرا همچون اسطوره، نخست معتقد به ثبات و اصول لایتغیر است، و سپس به واسطه همین اصول به معتقدان خود هویتی همگون بخشیده، آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. از همین رو فردیت و تولد نفس تنها پس از برگشتن از این هویت اسطوره‌ای و هیئت ایدئولوژیک امکان‌پذیر است، زیرا فردیت نه به ثبات کردن می‌نهد و نه به هویت توده‌ای همگون. سپهر چارچوبها همچون سپهر اسطوره اقتدارگراست و از آن جهان فکری تغذیه می‌کند، از همین رو عنوان اسطوره چارچوب بر این مقال، گزینشی ذوقی یا بی‌محتوانیست، به عکس، تمامی سرشت آن و ربط مقوله چارچوب را با اندیشه اسطوره‌ای می‌نمایاند. پوپر اسطوره چارچوب را چنین تعریف می‌کند: «بحث عقلانی یا مضمون، تنها در صورتی امکان‌پذیر است که شرکت‌کنندگان در بحث، در یک چارچوب مشترک در مفروضات اساسی شریک باشند،

دست فراموشی سپرد، زیرا آنچه باید آموخت آن است که پیروزی در مباحثه فی نفسه امر مهمی نیست، «حال آن که کوچکترین حد از روشنگری درخصوص مسئله‌ای که برای فرد مطرح است، بزرگترین موفقیت به‌شمار می‌آید. مباحثه‌ای که در آن به پیروزی دست می‌یابید، اما به شما در جهت تغییر ذهنیت، یا روشن شدن دیدگاهتان کوچکترین کمکی نمی‌کند، می‌باید به عنوان یک شکست محض تلقی شود»^{۱۱}. بدین معنا مثرمتر بودن به معنای اثبات مفروضات اولیه نظریه خود، و احیاناً برنده شدن در بحث، و یا حتی رسیدن به توافق نخواهد بود، از نظر پوپر مثرمتر بودن و همانا از میان برداشتن خطاها، ترمیم کاستیهای نظریه خود و دست یافتن به افق فکری نوین است. پوپر می‌نویسد: «اسطوره مورد بحث دارای بن‌مایه‌ای از حقیقت است. بحث میان کسانی که در چارچوب مشترکی سهیم نیستند، ممکن است دشوار باشد. هرچه فصل مشترک میان چارچوبها بیشتر باشد، بحث آسان تر خواهد بود. در واقع اگر شرکت کنندگان در همه موارد با یکدیگر توافق داشته باشند، بحث بسیار آسان و

سرراست، هرچند اندکی کسالت‌آور خواهد شد، [اما به هر حال این بحث] هرچند ممکن است خوشایند باشد، اما مثرمتر بودنش نامحتمل است. درحالی که بحث میان چارچوبهایی که بسیار متفاوت اند، می‌تواند بسیار مثرمتر باشد، هر چند گاهی ممکن است به غایت دشوار باشد. باید بگوییم آن بحث مثرمتر بوده است که هرچه دیدگاهشان بیشتر دستخوش تزلزل شود و هرچه که بتوانند، پس از بحث، امور را به شیوه‌ای متفاوت ببینند، افق فکری‌شان



گسترش پیدا کند. مثرمتر بودن به این معنا، تقریباً همواره به شکافی که میان دیدگاههای شرکت کنندگان در بحث وجود دارد، بستگی دارد. هرچه شکاف بیشتر باشد، بحث می‌تواند مثرمتر باشد»^{۱۲}. به عبارت دیگر مثرمتر بودن را می‌توان به دریافت استدلالهای جدید ولو غیرمنتج تعریف کرد.^{۱۳}

از این حیث به نظر می‌رسد که مطالعه اسطوره چارچوب برای ما، که سنت فقیری در خردورزی انتقادی و به چالش کشیدن مفروضات اولیه خود داریم، بسیار مفید و حیاتی است. برای ما که در میانه هر بحث و هر برخوردی به این نتیجه می‌رسیم که «این بحث به جایی نخواهد رسید»، این مقاله کوچک در حکم راهنمایی برای درک اهمیت مناظره و نتایجی که می‌باید از آن بگیریم است. پیشنهاد پوپر، می‌تواند همچون روشی برای شناخت و به رسمیت شناختن جایگاه دیگری به کار ما بیاید. اما ضرورت مطالعه این مقاله، برای ما جهت دیگری هم دارد، و آن از حیث نقد تند و تیزی است که پوپر در همین فرصت اندک از نسبی‌انگاری می‌کند.

نسبی‌انگاری این روزها، به واسطه روی گردانی از جزم‌اندیشی، با اقبال رو به رشدی مواجه است. اما پوپر در این مقاله نشان می‌دهد که در واقع نسبی‌انگاری سوبه دیگر جزم‌اندیشی در ستیز با حقیقت

است، و بنابراین به یکسان با هر دو گروه می‌ستیزد. به نظر پوپر جزم‌اندیشان و نسبی‌انگاران، از دو زاویه متفاوت به مسائل می‌نگرند. اما شگفت آن که به یک نتیجه می‌رسند: عدم مفاهمه میان انسانها، نسلها، دوره‌ها و فرهنگها، مابقی مدرنها و پست مدرنها، با همه تفاوت‌هایشان، در یک نقطه با هم تلاقی می‌کنند و آن کیهان اسطوره چارچوب، در گریز از عقل نقاد است. حاکمیت تردید و حاکمیت قطعیت، عدم ايقان و يقين کامل، به هر حال در برابر پرسش عقل از چیستی و چگونگی حقیقت خاموش می‌مانند. اولی خشک‌اندیش دچار شناخت‌شناسی خوش‌بینانه است و حقیقت را قابل‌شناسایی و البته نزد خود فرض می‌کند، دومی به عکس گرفتار شناخت‌شناسی بدبینانه بوده، بر آن است که انسان به هیچ حال قادر به تمییز حقیقت نیست.^{۱۴} پوپر خشک‌اندیشی را مرگ معرفت و نظریه هویدایی حقیقت را پایه‌ای برای تمام اشکال تعصب‌ورزی می‌داند.^{۱۵} اما در عین حال نسبی‌گرایی را نیز از مولفه‌های عقل‌ستیز دوران جدید می‌داند. جزم‌گرایان حقیقت را مطلق و دانایی را تمام شده فرض می‌کنند، اما نسبی‌نگرها حقایق را متعدد می‌دانند. حقایق متعدد در گامی دیگر البته می‌تواند منکر هرگونه معرفت عینی بشود. در برابر جزمی‌نگر که همه حقیقت را نزد خود می‌داند، این یک کوچک‌ترین بهره‌ای از معرفت عینی ندارد. حقیقت همچون امری ذهنی تنها درون ذهن انسانها وجود دارد، بنابراین گفت و گوی چارچوب با هم بی‌معناست. آنان همچون جزم‌انگاران، ایجاد گفت و گو و مفاهمه را به دلیل وجود چارچوبهای گوناگون موجود در جهان انسانی منتع و محال می‌دانند. حال آن که پوپر بر آن است که من هم همچون دیگران بهره‌ای از حقیقت برده‌ام و نجوای آوای حقیقت را شنیده‌ام. بنابراین می‌توانم با آنان در افق حقیقت قرار بگیرم، اگرچه هیچ‌گاه از یاد نمی‌برد. تا چندباره و چندین باره تأکید کند. که ما احتمالاً هیچ‌گاه به یک معرفت عینی ناب و کامل دست نمی‌یابیم، اما حداقل می‌توانیم اندکی زندان خود را فراخ‌تر کرده، به حقیقت نزدیک‌تر شویم. مسئله مهم از نظر او به مناظره واداشتن حقایق برای سامان بخشیدن به آنهاست، و این البته چیزی است که از نظر نسبی‌انگاران منتع است. به گفته پوپر آنان چنان شروط سنگین و معیارهای سختی پیش‌بای فهم متقابل می‌نهند که پیشاپیش احراز آنان محال است و آنگاه آنان همین ناتوانی را در احراز معیارهای سخت برای مفاهمه دلیلی برای عدم امکان فهم متقابل ارائه می‌کنند. در برابر این موضع پوپر استدلال می‌کند که «اگر خیر عام و کوشش فراوان صورت پذیرد، آنگاه فهم بسیار پر دامنه امکان‌پذیر خواهد بود»^{۱۶}.

به نظر پوپر دو گرایش عمده به ایده بدیهی بودن اسطوره چارچوب مدد می‌رساند: (۱) سرخوردگی از امیدواری به قدرت بیش از حد عقل، یعنی زمانی که دریابیم بحث عقلانی (و نه نقادی عقلانی) لزوماً به نفع حقیقت تمام نمی‌شود، آنگاه خوش‌بینی به عقل جای خود را به یاس کلی درخصوص مفید بودن بحث می‌دهد. (۲) گرایش به نسبی‌انگاری تاریخی یا فرهنگی، یعنی این نظر که هیچ حقیقت و معرفت عینی وجود ندارد. این گرایش زائیده نوعی احساس قابل‌تحسین مدارا، همراه با نوعی منطق مشکوک است.^{۱۷} بنابراین اگر خشک‌اندیشان اجزاء و آدمیان را در پای یک کل آرمانی قربانی می‌کنند در عوض نسبی‌نگر به قیمت پرداختن به اجزاء، کل را از یاد می‌برد و معرفت عینی را به هیچ می‌گیرد. از این رو هر دو به یک اندازه غیردیالکتیکی‌اند. نسبی‌نگری، انسانها را به جزایری تک‌افتاده بدل می‌کند. انسانهایی فاقد میل به گفت‌وگو، مفاهمه و مشارکت، اما درست از همین طریق، یعنی نوعی تساهل افراطی، راه را برای ایدئولوژی هموار می‌کند. فوکو گفته است که هر انسان جدا افتاده

می تواند ایزه مطالعه و موضوع اقتدار قرار گیرد. ایدئولوژیهای کل گرا توده های انسانی را ابتدا جدا کرده، آنگاه به موضوع سلطه بدل می کنند. به عوض اندیشه نسبی نگر، با همه معارضه ای که با ایدئولوژی دارد با این فرایند جداسازی و از میان برداشتن امکان مفاهیم و بی اعتنایی به عقلانیت انتقادی، از طریقی دیگر به دام ایدئولوژی درمی افتد. انسان جدا افتاده آنان، به سادگی قابلیت جذب شدن در توده های فاقد عقلانیت انتقادی را دارد.

نسبی گرایی فرهنگی و نظریه مربوط به چارچوبهای بسته یا جزمی نگری، هر دو موانعی جدی در راه فهم متقابل و آمادگی یادگیری از دیگران به شمار می آیند. اما نسبی گرایی، علاوه بر این، معضلی دیگر هم در پیش روی معرفت می گشاید و آن انفعال در برابر آداب و سنن اسطوره ای و ایدئولوژیک است. رویکرد نسبی گرایان بر این باور استوار است که قوانین و آداب گوناگون تابع استانداردهای مختلف با چارچوبهای مفهومی متفاوت هستند، و از همین رو قیاس ناپذیر و غیر قابل جمع به شمار می آیند. پوپر می نویسد: «کسانی هستند که از این اسطوره دفاع می کنند که چارچوبهای مربوط به قوانین و آداب و سنن را نمی توان به نحو عقلانی مورد بررسی قرار داد. اینان اظهار می دارند که اخلاقیات با قوانین حقوقی یا آداب و سنن یا عرف تفاوتی ندارد و عین همین امور است، و بنابراین قضاوت، و یا حتی بحث در این خصوص که یک نظام از سنن و عرفیات از دیدگاه اخلاقیات برتر از نظام دیگر است، امکان پذیر نیست.»^{۱۸} این رویکرد در برابر خرافه ها، آداب غیر انسانی و بت انگاری مفاهیم و اشیا راه حلی ارائه نمی دهد، و هیچ تفاوتی میان آدابی که برای کاستن از آلام به وجود آمده، و آیینهایی که آشکارا بی رحمانه اند، تفاوتی قائل نبوده، بر قیاس ناپذیری آنان پای می فشارند. پوپر معتقد است که برعکس باید در راه فهم و مقایسه کوشید «باید کوشش کنیم این نکته را دریابیم که چه کسانی واجد نهادهای بهتری هستند، و باید کوشش کنیم از آنان بیاموزیم.»^{۱۹} پوپر بر آن نیست که شکاف میان چارچوبها و فرهنگهای مختلف، پرناسدنی است. او معتقد است که با گذر از مفروضات ایدئولوژیک و اعتباری، و با توجه به مسائل مشترک انسانی و روی آوردن به معضلات همه جانبه می توان این شکافها را پر ساخت و پر شدن این شکافها تنها از طریق برخورد فرهنگی ناظر بر عقل انتقادی میسر است. در اینجا است که پوپر نسبی نگرا را به همان اندازه خشک اندیشان، اسیر چارچوبهای مفروضات، پیش فرضها و اندیشه اسطوره ای و عنوان اسطوره چارچوب در تحلیل هر دو دسته را صادق می داند. زیرا اندیشه اسطوره ای بر احکام و مفروضات از پیش اندیشیده استوار است، در حالی که روح دوران مدرن، بر عقلانیت انتقادی تکیه دارد. حکم نسبی نگرها در خصوص عدم مفاهیم، همچون حکم خشک اندیشان مبنی بر تملک حقیقت، به یک اندازه از عقلانیت انتقادی تهی است، و به همان اندازه درون دایره فهم اسطوره ای قرار دارد. به نظر پوپر آنچه می تواند با این فهم اسطوره ای بستیزد همین خردورزی نقادانه است. او در یک سخنرانی، که با عنوان سرچشمه های دانایی و نادانی به چاپ رسیده، این گفته راسل را نقل می کند که: «نسبیت شناخت شناسی، یا این نظر که هیچ حقیقت عینی وجود ندارد، درست مانند عمل گرایی شناخت شناسانه، یعنی این نظر که حقیقت مترادف با سودمندی است، رابطه تنگاتنگی با اقتدار گرایی و مفاهیم تمامیت خواهانه (توتالیتیر) دارد.»^{۲۰} پوپر نیز می نویسد: «هیچ یک از آنان، هیچ گاه درباره دیدگاهش درباره عالم دچار تردید نمی شود.»^{۲۱} به عبارتی تردید درباره هر چیز، جز همین حکم رواست، یا به عبارت هگلی هیچ چیز جز همین حکم مطلق نیست. آنان هر

انتقادی را چنان تفسیر می کنند که با چارچوب هماهنگ و متلائم شود.

این نکته را باید در نظر داشت که پذیرش دیگری، که هم نزد نسبی گرایان و هم نزد پوپر، مورد اعتناست، تفاوتی ماهوی با هم دارند. شناخت دیگری در آموزه نسبیت موجب کنش نقادانه نمی شود، اما برای پوپر شناخت دیگری، نه لزوماً برای محق دانستن اوست، و البته نه برعکس، بلکه باید به یک پراکسیس انتقادی در جهت ترمیم نظریه ها بیانجامد. از همین رو همچنان که می تواند. و به نظر پوپر باید - افق نظریه خودی را گسترش دهد و خطاهای آن را ابطال سازد، به همین دلیل از طریق قیاس و نیت خیری که پوپر در آن تأکید دارد و آن دستیابی به معرفت عینی است، می تواند به طرد روش دیگری و تثبیت بیشتر نظریه خود ختم شود، زیرا مهم، یافتن روش نیک است. پوپر مناسبت خشک اندیشان و نسبی انگاران را به طور خلاصه چنین تعریف کرده، تناقضهای آنان را بر ملا می سازد: «اسطوره چارچوب به وضوح نظیر آموزه ای است که می گوید نمی توان چیزی را که بنیادی است، به نحو عقلانی مورد بحث قرار داد، یا آن که بحث عقلانی درباره اصول غیر ممکن است. این آموزه به نحو منطقی نتیجه این دیدگاه نادرست است که می گوید همه بحثهای عقلانی باید از برخی اصول، یا آن گونه که اغلب نامیده می شوند، از برخی اکیسومها (اصول متعارف) آغاز شود. این اصول یا اکیسومها نیز اگر قرار باشد از تسلسل اجتناب کنیم، باید به نوبه خود به نحو جزمی پذیرفته شوند... معمولاً کسانی که با این وضع روبه رو می شوند، یا به نحو جزمی بر صدق چارچوب یا اصول و اکیسومها تأکید می کنند، یا آن که نسبی انگار می شوند، می گویند که چارچوبهای متفاوتی وجود دارد و بحث عقلانی میان آنها و در نتیجه انتخاب و گزینش عقلانی میان آنها مقدور نیست.»^{۲۲} در هر دو تعریف، نظریه جایگاه مهم و همچون آموزه های مذهبی کارکردی اقتدارگرا دارد. در نزد هر دو دسته بحث بر سر نظریه است، حال آن که نزد پوپر بحث جز آزمون برای چالش نظریه ابطال محتوای کاذب و بنابراین کاهش خطاهای آن نیست، این نزدیکی به حقیقت را پوپر بن مایه دیدگاه اخلاقی خود می خواند، که در واقع همان خردورزی انتقادی است. او معتقد است که این نوع دیگری از بحث عقلانی است، یک بحث نقادانه که در پی برهانی کردن یا وجه ساختن یک نظریه، یا استنتاج آن از برخی مقدمات مفروض نیست، بلکه تلاش می کند نظریه مورد بحث را از طریق پرسشهایی چون «نتایج منطقی آن چملمگی قابل قبول هستند» یا «حیثاً واجد چه نتایج مطلوبی خواهد بود؟» مورد آزمون قرار دهد.^{۲۳} پوپر بدین طریق نقد ناپذیری و معصومیت هرگونه نظریه ای را پیشاپیش مورد تردید جدی قرار می دهد و این روش را روش صحیح نقادی می خواند، زیرا کار خود را با پرسش از نظریه خود آغاز می کند. در برابر این روش، روش نقادی نادرست قرار دارد که لامحاله به جزمیت یا نسبیت ختم می شود و رویکرد خود را به بحث با این پرسش آغاز می کند که: «ما چگونه می توانیم نظریه یا تر خود را موجه یا تثبیت کنیم؟»^{۲۴}

گام اساسی برای فایق آمدن بر این موانع، از نظر پوپر وارد شدن در بحث است، اما ورود در مباحثه محتاج صورت بندی زبانی باورهاست. صورت بندی زبانی نخستین امکان را برای نقد باورها فراهم می کند، زیرا نخست بدانها تشخیص می بخشد. این تشخیص بخشیدن، محتاج یک نقد درونی از باورها برای درآمدن به جامعه صورت بندی زبانی است، آنگاه در پایه بعدی امکان نقد شدن آنها توسط دیگران فراهم می شود.^{۲۵}

چنان که گفتیم پوپر معتقد است که دستیابی به حقیقت مشکل

است و به واسطه تفاوت صورت بندی حقیقت هر دوران با دوران بعدی، وجود یک حقیقت غایی اساساً محل تردید است. اما به هر حال او بر این نکته که برخی امور از برخی دیگر حقیقت نماتر یا به صدق نزدیک ترند، تأکید می کند، بازیابی این امور که به حقیقت تقرب بیشتری دارند، از نظر او، از طریق سنجش و نقد امکان پذیر است. این موضوع ما را به نکته دیگری در اندیشه پوپر راهنمایی می کند، و آن سرچشمه حقیقت یا دانایی است.

موضوع سرچشمه دانایی و حقیقت، موضوعی است مؤخر بر اسطوره چارچوب، زیرا تنها در حین مناظره است که موضوع صدق و سرچشمه دانایی خود را آشکار می کند. اما پوپر هم چنان که اسطوره چارچوب را زندان اندیشه آزادانه و خلاق به حساب می آورد، اندیشیدن درباره سرچشمه نهایی شناخت را نیز رها می کند و پیشنهاد می نماید که بپذیریم شناخت از آغاز تا پایان انسانی است و بنابراین این شناخت می تواند با اشتباهات، پیش داوریه‌ها، رؤیاهای و امیدهای انسانی درآمزد.^{۲۶} به نظر پوپر می توان چارچوبهای مختلف را به مناظره و برخورد واداشت. مشروط بر آن که بپذیریم سرچشمه های دانایی انسان گوناگون اند، و البته هیچ یک مرجع اعتبار نیستند.^{۲۷} و این داناییها از طریق نادانی دانشمندان می توانند خود را از خطاهای خود بپیرایند. او همان طور که پرسش «نتایج نظریه ما چیست؟» را جایگزین پرسش «چگونه می توان نظریه خود را تثبیت کرد؟» می کند، در این زمینه نیز مسئله کاملاً متفاوتی را به جای پرسش درباره سرچشمه شناخت برمی گزیند، و آن این است که «چگونه می توانیم اشتباه خود را کشف و رفع کنیم؟»^{۲۸} مبنای این پرسش اخیر، تردید نسبت به سرچشمه ها است. زیرا به نظر پوپر سرچشمه ها غالباً ما را به اشتباه می افکنند. او پاسخ این پرسش را هم چنان در خردورزی انتقادی می داند، یعنی با نقد نظریه ها و فرضیه های خود و دیگران، و این همان پذیرش جایگاه «خود و دیگری» بدون پذیرش منفعلانه نظریه های دیگری است. او البته همواره نقد نظرگاه خود را بر نقد نظرگاه دیگری ترجیح می دهد. اگر بحث به چنین میدان آزمونی بدل شود، هرکس نیت خیر خود را برای ترمیم نظریه خود به کار خواهد برد. اگر این خیر عمومی صورت گیرد همانا معنایی جز نهادینه شدن خردورزی انتقادی نخواهد داشت، از همین روست که او می نویسد: «بهترین روش برای جست و جوی حقیقت، شاید این باشد که پیش از همه گرمی ترین عقاید خود را مورد انتقاد قرار دهیم».^{۲۹}

اسطوره چارچوب دو رهیافت عمده دارد:

- ۱) پوپر مخالفت جدی خود را هم زمان با جزم اندیشی و نسبی انگاری اعلام نموده، تناقضهای آنان را برمی شمرد.
 - ۲) پوپر وجود چارچوب را می پذیرد، اما الزام آن را نه. او در پی فراخ کردن حصار چارچوبها از طریق نقادی، سنجش چارچوبها و برخورد فرهنگی خود با دیگری است. چارچوب مانند زبان می تواند همچون مانع عمل کند. از این رو است که او چارچوبها را همچون زندان اندیشه می خواند. پوپر همچون پیامبری مدرن به ما بشارت می دهد که شاید هیچ گاه نتوان از این زندان بیرون رفت، اما می توان آن را فراخ تر کرد و از مانع آن - هر چند اندک - گذشت.^{۳۰} چیزها را در پرتو نور تازه ای دید و اندکی به حقیقت نزدیک تر شد. این راه تنها از طریق قانع نبودن به داده های مألوف و سنت مأثور، و رها شدن از خطر اعتیاد، به نظریات و مفروضات امکان پذیر است.
- کوشش پوپر، کوششی معطوف به رهایی است. او امیدوار است که انسان از طریق کسب معرفت و عقلانیت نقاد به آزادی دست یابد و از سلطه اندیشه های شرور و ایدئولوژیهای غرب برهد، اما چنان که گفتیم او به رهایی کامل بشارت نمی دهد؛ او تنها ما را به فراخ تر کردن

زندانهایمان دعوت می کند. این دعوت می تواند به روشی برای فرارفتن از خویش و از زندان نظریه بدل شود.

اینجاست که درمی یابیم چقدر مطالعه پوپر و به ویژه اسطوره چارچوب او - به رغم همه مخالفتهایی که با او می شود، و احیاناً به رغم برخی اشتباهاتش - برای ما واجب است. امروز ما از گفت و گوی تمدنها سخن می گوئیم، اما پوپر به ما نشان می دهد که پیش از چنین گفت و گوهایی کلان، باید ابتدا با خود و دیگرانی که گرداگرد ما هستند گفت و گو کنیم و روش نقد ادعاهای خود، پذیرش آرای دیگران و احترام به آنها را بیاموزیم. ما می توانیم از طریق عقل نقاد، فرضیه های باطل و باورهای کاذب خود را حذف کنیم، بدون این که خود حذف شویم. بدین ترتیب او چیز ارزشمندی را به ما پیشنهاد می کند؛ جایگزینی خرد به جای خشونت، زیرا به گفته او، خرد نقاد تنها بدیلی است که تاکنون برای خشونت یافته شده است.^{۳۱}

پانوشته‌ها:

- ۱- پوپر، کارل ریموند، اسطوره چارچوب، ترجمه علی پایا، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۱۳۳.
- ۲- پوپر، کارل ریموند، سرچشمه های دانایی و نادانی، ترجمه عباس باقری، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۸۷.
- ۳- اسطوره چارچوب، ص ۹۰.
- ۴- سرچشمه های دانایی و نادانی، ص ۷۹.
- ۵- همان، ص ۸۳.
- ۶- همان، ص ۴۸.
- ۷- اسطوره چارچوب، ص ۱۰۱.
- ۸- همان، ص ۱۲۳.
- ۹- همان، ص ۸۵.
- ۱۰- همان، ص ۸۶.
- ۱۱- همان، ص ۱۰۱.
- ۱۲- همان، صص ۸۷-۸۶، با تلخیص.
- ۱۳- همان، ص ۹۰.
- ۱۴- سرچشمه های دانایی و نادانی، صص ۱۶-۱۵.
- ۱۵- همان، ص ۲۷.
- ۱۶- اسطوره چارچوب، ص ۸۴.
- ۱۷- همان، صص ۱۰۳-۱۰۲.
- ۱۸- همان، ص ۱۰۶.
- ۱۹- همان، صص ۱۰۴-۱۰۳.
- ۲۰- سرچشمه های دانایی و نادانی، ص ۱۴.
- ۲۱- اسطوره چارچوب، ص ۱۱۸.
- ۲۲- همان، ص ۱۳۳.
- ۲۳- همان، ص ۱۳۳.
- ۲۴- همان، ص ۱۳۳.
- ۲۵- همان، ص ۱۱۹.
- ۲۶- سرچشمه های دانایی و نادانی، ص ۸۴.
- ۲۷- همان، ص ۷۷.
- ۲۸- همان، ص ۷۴.
- ۲۹- همان، ص ۸۵.
- ۳۰- اسطوره چارچوب، ص ۱۱۹.
- ۳۱- همان، ص ۱۴۲.